

بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی در رمان "درخت انجیر معابد"

صفورا مصلحی،^{۱۰} سید احمد حسینی کازرونی،^{۱۱} شمس‌الحاجیه اردلانی^{۱۲}

چکیده

بی شک ادبیات مانند آیین‌های است که با نگرستن در آن می‌توان به حقایق اجتماعی بسیاری پی‌برد. آثار ادبی هر دوره، اوضاع و احوال اجتماعی و جنبه‌های مختلف فرهنگ جاری در جامعه را بازتاب می‌دهد، به همین سبب است که ادبیات یکی از بهترین و قابل اطمینان‌ترین اسناد شناخت وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه محسوب می‌شود. جامعه‌شناسی ادبیات یکی از شاخه‌های علوم ادبی است که به بررسی محتوای اثر ادبی و رابطه آن با جامعه می‌پردازد. مقاله حاضر به بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی در رمان «درخت انجیر معابد» می‌پردازد و پس از بیان مقدمه و خلاصه رمان درخت انجیر معابد، به بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی غالب در این اثر پرداخته و می‌کوشد مسائل اجتماعی نظیر: «خرافات و باورهای باطل»، «سیمای زن و وضعیت او»، «معضلات و ناهنجاری‌های اجتماعی» و «جلوه‌های سیاسی» بازتاب داده شده در رمان مذکور را نقد و بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: مضامین، اجتماعی، رمان، درخت انجیر معابد.

۱۰. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

۱۱. استاد زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. (نویسنده مسئول)

۱۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

مقدمه

از دیرباز جامعه و ادبیات با یکدیگر رابطه‌ای تنگاتنگ و غیرقابل تفکیک داشته‌اند. با پیوند یافتن دو موضوع جامعه و ادبیات، علم جامعه‌شناسی ادبیات (Sociology of Literature) پدید می‌آید. جامعه‌شناسی ادبیات «مطالعات خود را بر محتوای آثار و جوهر اجتماعی آن، در روابط متقابل جامعه و ادبیات متمرکز می‌کند.» (رحمدل و فرهنگی، ۱۳۸۷: ۳۹) و شیوه‌ای است که «درباره ساختار اثر و ارتباط آن ساختار با جامعه بحث و بررسی می‌کند.» (عسکری، ۱۳۸۶: ۶۸).

رمان به عنوان یکی از مهم‌ترین انواع ادبی، همواره آباستن حقایقی بسیار از جامعه و تغییر و تحولات صورت گرفته در آن بوده است. نویسندگان از زمان نگارش نخستین رمان‌های ایرانی نظیر سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ تاکنون، پیوسته کوشیده‌اند به بازنمایی و ریشه‌یابی معضلات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بپردازند.

درحوزه جامعه‌شناسی ادبیات، مبانی و جنبه‌های گوناگون آن، آثار متعددی به رشته تحریر کشیده شده است که از آن جمله می‌توان به جامعه‌شناسی ادبیات فارسی اثر علی‌اکبر ترابی، جامعه‌شناسی ادبیات از غلامرضا سلیم، جامعه‌شناسی ادبیات از محمدجعفر پوینده، با همین نام از هدایت‌الله ستوده، از لوسین گلدمن (Goldman Loucien) و از روبر اسکاریپیت (Robert Escarpit) و ... نام برد.

احمد محمود یکی از نویسندگانی است که رمان‌های اجتماعی برجسته‌ای از وی منتشر شده است. درخت انجیر معابد آخرین رمانی است که این نویسنده آن را در واپسین سال‌های عمر به رشته تحریر کشیده است. داستان این رمان از دل حقیقت و ساختار اجتماعی جهیده و احمد محمود در آن به متن زندگی پرداخته و رنج‌های اجتماعی را ترسیم کرده است.

از آنجا که بررسی جامعه‌شناسانه یک اثر ادبی، به شناختی دقیق‌تر و روشن‌تر از اوضاع و احوال اجتماعی و جنبه‌های مختلف فرهنگ جاری در آن منجر می‌شود و با توجه به این‌که با واکاوی یک اثر ادبی از این منظر، می‌توان به پیوند میان متن ادبی و گرایش‌های فکری و طبقاتی که در جامعه رواج دارد، دست یافت، محقق در این پژوهش با رویکردی جامعه‌شناسانه به بررسی درون مایه‌ها و محتواهای برجسته جاری در جامعه رمان درخت

انجیر معابد می‌پردازد تا مشخص کند که کدام یک از مضامین اجتماعی در این اثر بیشترین انعکاس را داشته و هم‌چنین روشن کند که نویسنده تا چه میزان در انعکاس مسائل جامعه در رمان مذکور توفیق یافته‌است.

پیشینه تحقیق

در زمینه جامعه‌شناسی ادبی رمان، پژوهش‌هایی صورت پذیرفته است که از آن جمله می‌توان به مقاله «جامعه‌شناسی رمان فارسی»، از محمد غلام، ۱۳۸۳، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اشاره کرد. کتاب «نقد جامعه‌شناختی رمان معاصر فارسی» از عسگری عسگری حسنکلو که در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسید، در اصل رساله‌ای دانشگاهی در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی است که در آن نویسنده به تحلیل جامعه‌شناختی ده رمان برگزیده معاصر پرداخته است.

در زمینه تحقیق‌های صورت‌گرفته درباره رمان درخت انجیر معابد می‌توان به مقاله‌های «تحلیل رویا در رمان درخت انجیر معابد»، از مرتضی قاسمی، ۱۳۹۱، فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی و «بررسی تطبیقی جلوه‌های ادبیات شگرف در دو رمان درخت انجیر معابد و کوابیس بیروت» از زینب نوروزی، ۱۳۹۲، نشریه ادبیات تطبیقی اشاره کرد. با توجه به این‌که تاکنون رمان درخت انجیر معابد از نقطه نظر مضامین اجتماعی مندرج در آن مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته، این پژوهش به بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی رمان مذکور اختصاص یافته است.

الف) جامعه‌شناسی ادبیات چیست؟

جامعه‌شناسی، دانشی است که به بررسی اجتماع می‌پردازد و علمی است که «زندگانی اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ بنابراین موضوع جامعه‌شناسی، زندگانی اجتماعی است؛ به بیان دیگر می‌توان گفت جامعه‌شناسی، بیان و توجیه زندگانی اجتماعی است» (سلیم، ۱۳۲۷: ۱۱).

جامعه و ادبیات از دیرباز تاکنون ارتباطی تنگاتنگ و ناگسستنی با یکدیگر داشته‌اند و ادبیات در حقیقت «انعکاس مستقیم جهات متفاوت ساخت اجتماعی، روابط خانوادگی و

نبرد طبقاتی ... است» (دستغیب، ۱۳۱۵: ۳۶) و یا به بیانی دیگر «بازتاب آداب و رفتار و خلیقات عصر نویسنده است» (عسگری، ۱۳۱۶: ۵۷).

افلاطون نخستین کسی است که در کتاب «جمهوری» خود، از مفهوم ارتباط مابین جامعه و ادبیات، سخن به میان می‌آورد و هنگامی که «تأثیر مثبت شاعر در زندگی اجتماعی را مردود می‌شمارد به نوعی آغازگر بحث رابطه جامعه و ادبیات است» (همان: ۵۶). «جامعه‌شناسی در ادبیات» و یا «جامعه‌شناسی ادبی» دانشی میان‌رشته‌ای است که از ارتباط بین جامعه و ادبیات سخن می‌گوید و در حقیقت «یکی از روش‌های علوم ادبیات است، یعنی روشی انتقادی که به متن (از واج‌شناسی تا معناشناسی) و به معنای آن توجه دارد» (پورینده، ۱۳۷۷: ۸۱).

محققانی نظیر مادام دواستال (Madam Dovastal) و ایپولیت تن (Hippolyte Taine) را نخستین پیشروان بحث‌های مربوط به جامعه‌شناسی ادبی به شمار می‌آورند که البته «باید یادآوری کنیم که این حکم دربارهٔ جامعه‌شناسی ادبیات قرن نوزدهم بیشتر مصداق دارد» (عسگری، ۱۳۱۶: ۵۷).

در قرن بیستم نظریه‌پردازانی نظیر جورج لوکاج (George Lvkach) و پس از او لوسین گلدمن آراء و نظریات تازه‌ای را ارائه دادند و طرح تازه‌ای برای جامعه‌شناسی ادبیات و خصوصاً رمان ریختند؛ نظریاتی که به این علم صورتی مشخص بخشید و آن را به یک رشتهٔ مستقل دانشگاهی تبدیل کرد. در این رویکرد «توجه عمده به بررسی محتوای اثر ادبی و رابطهٔ آن با جامعه‌ای است که در آن خلق شده است. این رویکرد در مراحل پیشرفتهٔ خود سعی در تطبیق جهان‌بینی یا جهان‌نگری موجود در یک جامعه و در عصری معین با فرم و محتوای آثار ادبی و هنری خلق‌شده در آن جامعه و دوران دارد. لوسین گلدمن با تأثیرپذیری از آرای جورج لوکاج و تکمیل نظریات او توانست جامعه‌شناسی در ادبیات یا جامعه‌شناسی ادبی را به صورت یک رشتهٔ مستقل دانشگاهی با بحث‌ها و مسائل کلیدی در زمینهٔ فرهنگ، اجتماع و ادبیات درآورد» (همان: ۶۱).

رمان اجتماعی یکی از گونه‌های مطرح رمان است که به روشن‌ترین صورت ممکن، جامعه را در خود تصویر و منعکس ساخته است. «این نوع رمان همان‌گونه که از نامش هویدا است، موضوعش جامعه و مسائل مربوط به آن است» (برادبری، ۱۳۶۹: ۲۴).

میلان کوندرا (Milan Kundera)، رمان نویس برجسته معاصر معتقد است که این نوع رمان «نه تنها اعترافات نویسنده بلکه کاوش‌ها و کند و کاو‌هایی است در پیرامون چند و چون وضعیت زندگی بشری» (کوندرا، ۱۳۶۷: ۷۵).

احمد محمود از نویسندگان صاحب سبک و مطرح ایران است که آثار ارزنده‌ای را به ادبیات این مرز و بوم عرضه کرده است. آخرین رمان این نویسنده «درخت انجیر معابد» نام دارد که در سال ۱۳۷۸ به رشته تحریر کشیده شد. این رمان «نسبت به سایر رمان‌های او کاری است متفاوت؛ متفاوت از این جهت که او این بار از حوزه دبستان ادبی رئالیسم فاصله گرفته و اثری را دست‌مایه قرار داده است که دارای دو لایه واقعی و فراواقعی است» (زنوزی جلالی، ۱۳۸۶: ۳۷۵).

پژوهشگر ادبی با کندوکاو این لایه‌های واقعی و فراواقعی است که می‌تواند به شناختی بهتر، گسترده و عمیق‌تر نسبت به جامعه دست یابد؛ چرا که در بسیاری از مواقع رمان بازتاب‌دهنده فرهنگ، آداب و رسوم، شرایط و به طور کلی اوضاع و احوال اجتماعی جامعه بوده و «از نظر شکل و محتوا نسبت به بقیه هنرها، شاید به جز سینما، به طور مستقیم‌تری از پدیده‌های اجتماعی مایه می‌گیرد و با وجود آن‌که رمان‌ها غالباً وابسته به لحظات تاریخ جامعه هستند، هنگام مطالعه آن‌ها باید توجه داشته باشیم که با نوعی هنر سر و کار داریم. رمان در عین این‌که از منطق جهان‌شناسی لاینفک و ذاتی برخوردار است، منطق آن همیشه موافق با منطق جامعه است» (زرافا، ۱۳۸۶: ۹).

ب) خلاصه رمان

فرامرز در خانواده‌ای متمول در یکی از شهرهای جنوب بزرگ شده و پدرش اسفندیارخان آذریاد از افراد برجسته شهر است. در منزل مسکونی آن‌ها درختی به نام «انجیر معابد» وجود دارد که به اعتقاد مردم، صاحب معجزات و کراماتی است. قسمت اعظم رمان به این درخت و توصیف ویژگی‌ها و نقش آن منحصر می‌شود. مردم بر این باورند که این درخت با نیروی ماورایی خویش قادر است حلال مشکلات آن‌ها باشد و گره از کارهای فروبسته بگشاید. رشد شگفت‌انگیز درخت، موجب می‌گردد که مردم نسبت به قداست و کرامات آن کوچک‌ترین شبهه‌ای به دل راه ندهند. پس از مرگ نابهنگام

اسفندیارخان، همسرش، افسانه، با مهندس مهران ازدواج می‌کند. او بعد از ازدواج نسبت به فرزندانش فرامرز، کیوان و فرزانه بی‌توجه می‌شود. کیوان با گرفتن سهم الارث خویش برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفته و دیگر باز نمی‌گردد. افسانه که توسط مهندس مهران به اعتیاد دچار شده، پس از مدتی بر اثر مرگ مغزی از دنیا می‌رود. فرزانه نیز بعد از این‌که متوجه می‌گردد به بیماری «پپسی» مبتلا شده، دست به خودکشی می‌زند. بعد از مرگ افسانه، مهران با توسل به دوز و کلک، اموال خاندان آذریاد را تصاحب می‌کند. در این میان، فرامرز که همواره در فکر انتقام گرفتن از مهران است، به دلیل فقر و اعتیاد، قادر به اجرای نقشه‌هایش نیست. وی در نهایت به بهانه ادامه تحصیل از شهر می‌رود. پس از گذشت چند سال، خبر مرگ فرامرز به عمه تاج‌الملوک می‌رسد. در این میان مهندس مهران سعی می‌کند با ساخت شهرک‌های جدید و آوردن صنعت و تکنولوژی به شهر، اذهان خرافه‌زده مردم را روشن ساخته و آن را از غبار باورهای یاوه بزدايد. مردم که این قبیل افکار و اندیشه‌ها در روح و روان‌شان ریشه دوانیده، به مقابله با مهران برمی‌خیزند. روزی در شهر این خبر می‌پیچد که مرشدی سبزچشم به شهر آمده که از غیب و آینده سخن می‌گوید. این شخص مریدان بسیاری پیدا می‌کند. مرشد با اقدامات خاصی که انجام می‌دهد مردم را علیه مهران می‌شوراند. هوادارانش با ترغیب او شهرک را به خاک و خون کشیده و مهران را به قتل می‌رسانند. در پایان رمان، مأمور انتظامی، فرامرز آذریاد را به‌عنوان مجرمی که دست به اقدامات زیادی از جمله کلاهبرداری، قتل و کلاشی، زده و اینک در هیأت مرشد سبزچشم است، شناسایی و دستگیر می‌کند.

پ) بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی رمان

پ-۱) خرافات و باورهای باطل

از آن‌جا که رمان «درخت انجیر معابد» جزو آثار «واقع‌گرای نمادین» به شمار می‌آید (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۱۶۶)، با مطالعه آن می‌توان به درک و شناخت بهتری از جامعه دست یافت. بی‌شک عقاید و باورهای خرافی بارزترین مسئله‌ای است که احمد محمود در رمان حجیم و دو جلدی «درخت انجیر معابد» به آن پرداخته است. «برهان قاطع» خرافه را عبارت از «سخنان پریشان و نامربوط» می‌داند. علامه دهخدا نیز در لغت‌نامه، آن را

«موهومات»، «انیاب اغوال» و «حدیث دروغ» تعریف کرده است. خواننده از ابتدای مطالعه این رمان سترگ تا انتهای آن (۱۰۳۸ صفحه) با افسانه‌پردازی‌ها، باورها و عقاید خرافی شگفت‌آوری مواجه می‌گردد که می‌تواند نمادی از افکار باطل و خرافه‌آلودی باشد که قسمت گسترده‌ای از مردم دنیا به نحوی با آن دست به گریبان هستند. از نظر بلقیس سلیمانی، «نقش باورهای اعتقادی مردم در تحولات اجتماعی» به بهترین نحو ممکن در این اثر نمایانده شده است (آقایی، ۱۳۸۳: ۴۰۱).

در رمان «درخت انجیر معابد» سخن از باورها و اعتقادات مجعولی است که طی سال‌ها در پیرامون یک درخت ساخته و پرداخته شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده است. ریشه‌ی تمامی این خرافات به زمانی باز می‌گردد که مردی ناشناس، نهالی از بنگال به شهر آورده و میان باغچه‌ای که متعلق به اسفندیارخان آذریاد است، می‌کارد. این درخت با سرعتی عجیب ریشه می‌دواند. شاخه و ساقه می‌گستراند و رشد می‌کند و همین امر سبب شده تا بازار شایعات و گزافه‌گویی‌ها پیرامون آن داغ‌گردد. پیر و جوان به قدرت معجزه‌آفرین درخت ایمان آورده تا آن‌جا که حتی تاج‌الملوک که زنی جهان‌نیده و از خاندانی روشن‌فکر است نیز، سرسختانه از این عقاید پیروی می‌کند و هر سه‌شنبه به زیارت درخت می‌رود:

«تاج‌الملوک قصد کرده بود سال‌های آخر عمر را مثل همه سه‌شنبه‌های سال گذشته - روز بی‌بی‌سه‌شنبه - برود زیر درخت انجیر معابد به نیت مرحوم خان‌داداشش، شمع روشن کند» (محمود، ج ۱: ۱۳۹۲: ۲۱).

تاج‌الملوک هنگامی که فرامرز، قداست درخت را انکار می‌کند، با او مشاجره کرده و چنین می‌گوید:

«ولی من از این درخت معجزه دیدم» (همان: ۶۵).

در درگاه درخت شمع روشن کرده، نذر و نیاز می‌کند و از آن شجره مقدس‌نما می‌خواهد که حاجاتش را برآورده سازد:

«حاجتم را روا کن ای ساقه شرقی، صاحب کرامات! دلم می‌خواهد فرامرز نامی شود... دو گوسفند نذر گرسنگان و یک حلقه طلای سه‌مقالی نذر خودت، روا کن، روا کن...» (همان: ۳۳۷).

درخت انجیر معابد نماد ایمان، اعتقاد و باورهای پوچ و پوسیدهٔ مردمان ساده‌لوحی است که در چاه جهل و نادانی سقوط کرده‌اند، شجره‌ای معمولی و دروغین را قبله‌گاه حاجات و آرزوهای خود ساخته و ذره‌ای شک و تردید در کذب بودن تقدس و کرامات درخت، به اذهان کور خویش راه نمی‌دهند.

اسفندیارخان خطاب به مهندس مهران راجع به ریشه دوانیدن این قسم خرافات در ذهن و جان مردم چنین می‌گوید:

«حالا دیگه یک درخت نیست، جناب مهران، شما حقوق خواندین، با علم‌الاجتماع آشنا هستین! گمان نمی‌کنم درک این مطلب براتان مشکل باشه که این درخت، حالا تبدیل شده به سمبل باورهای چند نسل از مردم» (محمود، ج ۱، ۱۳۹۲: ۶۷).

این افکار چنان در روح و روان مردم نفوذ کرده که به منظور گشایش گره بستهٔ کار و مشکل خویش بر درخت دخیل می‌بندند: «تریشه‌های رنگ به رنگ پارچه بر ساقه‌ها و ستون‌های هوایی انجیر معابد می‌لرزند» (همان: ۱۱).

در بارگاه درخت شمع روشن می‌کنند: «پا شو بریم تو، هم دلت صفا بده، هم شمع نذر کن و هم متوسل شو خودش کارا رو درست می‌کنه» (همان: ۲۱۵)، و مناسک و آداب و رسوم مخصوصی را در زیارتگاه درخت رعایت می‌کنند، اوراد و اذکاری را بر زبان می‌آورند و حاجات خویش را ملتمسانه از او می‌خواهند:

«زن جوانی ایستاده است پای ساقهٔ نازک مقابل در و زیر لب «پانچا، پامارا» می‌خواند، بعد به ساقهٔ سبز حنا می‌مالد ... و عاقبت تریشهٔ پارچه را به ساقه گره می‌زند» (همان، ج ۲: ۱۷۹).

مردم معتقدند که نابود کردن درخت منجر به نزول بلاهای آسمانی خواهد شد و برکت و فرخندگی از سرزمین آنان رخت بر خواهد بست. هنگامی که اسفندیار تصمیم به قطع درخت می‌گیرد تا عمارت کلاه‌فرنگی را در آن جایگاه بنا کند، همین مردم خرافه‌پرست و ساده‌لوح خطاب به او می‌گویند: «قحطی میاد ارباب، مرگ و میر سیاه» (همان، ج ۱: ۲۵) و در این میان انگشت‌شمارند کسانی که آگاهی و منطق بر فکر و شعورشان سیطره داشته، در مرداب این‌گونه عقاید باطل فرو نرفته و در مقابل سیل بنیان‌کن این قبیل باورهای دروغین ایستادگی کرده و از خود مقاومت نشان می‌دهند. فرامرز آذرباد یکی از این معدود افراد

است. او ایمان مردم به مبارک و فرخنده بودن درخت را به تمسخر گرفته و منزجرکننده می‌داند. پیوسته در انکار تقدس درخت و هم‌چنین کلاش و حقه‌باز بودن متولی آن (علمدار) می‌کوشد (همان: ۶۵). فرامرز هرگز در برابر سخنان خرافه‌آلودی که درباره نیروی ماورایی درخت به گوشش رسیده، از در سازش و تسلیم وارد نشده و پیوسته در روشن کردن اذهان تاریک اطرافیان خود می‌کوشد. وی هنگامی که در پیشبرد اهداف خود و انتقام گرفتن از مهندس مهران ناکام می‌ماند، تنها راه مبارزه را توسل جستن به آیین‌ها و اعتقادات مردم می‌بیند. تلاش می‌کند تا با یاری گرفتن از باورهای یوچ و موهوم مردم، نقشه‌هایش را پیش برده و اجرا کند. بنابراین با تغییر دادن ظاهر خود، به هیأت مرشد سبزچشم درمی‌آید و هم‌چون ناخدایی بر کشتی اعتقادات عوام‌الناس سوار گشته، اذهان عمومی را در جهت رسیدن به خواسته‌هایش با خود همراه ساخته و به سوی سواحل مقصود پیش می‌تازد.

در صفحات پایانی کتاب مشاهده می‌کنیم که مرشد سبزچشم (فرامرز) چگونه از تحریک احساسات و روح افسانه‌پرداز مردم به‌عنوان ابزاری برای شکست و به زانو در آوردن مهندس مهران استفاده می‌کند:

«سبزچشم بنا می‌کند به حرف زدن، سینه صاف می‌کند و می‌گوید: خودتان می‌بینید که با چه جسارتی سر برداشته‌اند تا ایمان ما را از ریشه قطع کنند... اگر خودتان نتوانید ایمان‌تان را حفظ کنید، انتظار نداشته باشید دستی غریبه بیاید و امور نابسامان‌تان را سامان دهد...» (همان، ج ۲: ۱۰۳۶).

در پایان با اشاره او، مریدان متعصبش آشوبی بزرگ برپا می‌کنند، مهندس مهران را در آتش خشم خود می‌سوزانند و شهر را به خاک و خون می‌کشانند (همان: ۱۰۳۷).

پ-۲) سیمای زن و وضعیت او در رمان

زنان در رمان درخت انجیر معابد، به‌صورت شخصیت‌هایی شکست‌خورده، محزون، تنها و بی‌پناه به تصویر کشیده می‌شوند. آن‌ها اغلب زنانی بی‌اراده‌اند که آمال و آرزوهای‌شان توسط یک جامعه سنتی و مردمحور قربانی گردیده است. تاج‌الملوک که یکی از شخصیت‌های اصلی رمان محسوب می‌گردد، نماینده این زنان به شمار می‌آید. زندگی وی همواره با شکست و ناکامی همراه بوده است. در عنفوان جوانی، مرض پیسی

هم‌چون بختکی عذاب‌آور به جان وی می‌افتد و تمام امیدها و آرزوهایش را نقش بر آب می‌سازد. تاج‌الملوک که در آستانه ازدواج قرار دارد، به دلیل هراس از قضاوت‌های اجتماع مردسالار پیرامونش، مصمم می‌شود که هرگز تن به ازدواج نداده و تنها زندگی کند (همان، ج ۱: ۱۱۱).

با مرگ برادرش - اسفندیارخان - زندگی تاج‌الملوک، رنگ و بوی اسفناک‌تری به خود می‌گیرد و او که یک عمر در رفاه زیسته، با از دست دادن پشتیبانی برادر، مجبور می‌گردد مابقی عمر را در «دو اتاق تو در تو با سقف گچ‌بری، در طبقه دوم یک عمارت کهنه‌ساز» سپری کند (همان: ۹).

درد از عرش به فرش افتادن، بی‌کس و کار شدن و فرورفتن در باتلاق تنهایی بر روزهای از کارافتادگی و ایام پیری تاج‌الملوک آن‌چنان سنگینی می‌کند که سخت درمانده شده و قادر نیست این وضعیت را تحمل کند. او برای پر کردن خلأ روحی‌اش، به مصاحبت افرادی از قشر فرودست جامعه - هم‌چون زری و جواهر - تن داده و در حضور شهربانو - کلفت قدیمی خانواده - سفره درد و دل می‌گستراند. تاج‌الملوک آن‌چنان در دریای غم غوطه‌ور است که حتی تاب جدایی از شهربانوی خدمتکار را نیاورده و با جدایی از او، روح آسیب‌دیده‌اش این چنین متلاطم می‌گردد:

«شهربانو که می‌رود، باز تاج‌الملوک خیلی تنها می‌شود. آمدن و رفتن شهربانو انگار ناخن نرمی بوده باشد که جای زخم تازه بهبودیافته‌ای را خارانده باشد و حالا این خارخار، که دل تاج‌الملوک را به احساسی تلخ و گاه شیرین دچار کرده بود، لحظاتی داشت طاقت‌سوز» (همان: ۲۷۳).

در قلب تاج‌الملوک، بیزاری عمیقی نسبت به جنس مرد و دنیای مردانه شکل گرفته است. لهیب این احساس خشم و تنفر، نه تنها خود او، بلکه دخترهای جوانی چون فرزانه و زری را با خود درگیر کرده و می‌سوزاند.

«مردها گرگن زری جان. چشم بر هم بذاری درسته بلعیدنت» (همان).

افسانه - همسر اسفندیارخان - برخلاف تاج‌الملوک سنتی، زنی نسبتاً امروزی است که سعی می‌کند بر بسیاری از معیارها و موازینی که عرف یک جامعه بسته آن را مشخص کرده است، پا بگذارد. کنار گذاشتن جامعه عزا و رعایت نکردن آیین سوگواری از جانب

افسانه، در حالی که تنها مدت کمی از مرگ اسفندیارخان می‌گذرد، بارزترین شاهد این مسئله است:

«افسانه سر تا پا سفید پوشیده بود، آرایش کرده بود و رو سینه، غنچه گل محمدی زده بود» (همان: ۲۸).

افسانه، نمونه زنان هوس‌باز، بی‌فکر و بی‌مسئولیتی است که حاضرند برای دستیابی به خواسته‌های خود، حتی از عزیزترین کسان خویش نیز چشم‌پوشند. وی بدون این‌که کمترین توجهی نسبت به وضع و حال آشفته فرزندان خود داشته باشد، به عقد مهران شهرکی درآمده و همراه او در مجالس شب‌نشینی به می‌گساری و قماربازی می‌پردازد. احمد محمود از نگاه فرامرز، صحنه‌ها را این‌گونه توصیف می‌کند:

«فرامرز در آستانه در مانده بود و نگاه کرده بود - منقل و وافور را دیده بود و دیده بود که رو فرش گران‌قیمت، نم‌خوش نقش و نگار انداخته‌اند و سینی و منقل گذاشته‌اند. گز و سوهان و باقلوا و آجیل و تنگ بلور و سبد چوبی پر پرتقال و نارنگی را دیده بود و برگشته بود به مادر نگاه کرده بود که رنگش پریده و لبانش می‌لرزید» (همان: ۱۴۴).

افسانه نیز مانند تاج‌الملوک هرگز روی آرامش را نمی‌بیند. وی با دسیسه‌چینی‌های مهران، تا قعر منجلاّب اعتیاد و نابودی سقوط می‌کند و در نهایت در پی سکتۀ مغزی، فلج شده و سرنوشت تلخ وی در جوانی به گورستان ختم می‌گردد (همان، ج ۲: ۴۸۸).

فرزانه - تنها دختر خانواده آذرباد - نمونه فرزندان است که فدای تصمیم‌گیری‌های نابخردانه و بی‌توجهی‌های خانواده نابسامان و ازهم‌پاشیده خود می‌گردند. مرگ نابهنگام مادر، اعتیاد برادر و راهنمایی‌های دور از منطق عمه‌اش - تاج‌الموک - همگی دست به دست هم داده و او را به سوی یک مرگ خودخواسته سوق می‌دهد (همان، ج ۱: ۱۹۶).

در این اثر از شخصیت‌هایی نظیر «جواهر»، «زری» و «شهربانو» نیز نام برده می‌شود که زنانی سطح پایین، مفلوک و به‌شدت مطیع خواست و اراده مردان هستند و تأثیر قابل توجهی بر وقایع رخ داده در طول رمان، ندارند.

پ-۳) معضلات و ناهنجاری‌های اجتماعی

در رمان «درخت انجیر معابد» با ناهنجاری‌ها و معضلات گوناگونی مواجه می‌شویم که

مردم جامعه به آن مبتلا شده و به نحوی با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. بی‌شک برخی از این مسائل تأثیراتی عمیق و غیرقابل‌انکار بر فرد و یا جامعه دارد. از جمله بارزترین معضلات اجتماعی که احمد محمود در آخرین رمان خود به آن پرداخته است، می‌توان به «اعتیاد» و «خودکشی» اشاره کرد. هر یک از این موارد اگر چه تأثیر بسزایی بر جامعه‌ای که احمد محمود در رمان «درخت انجیر معابد» از آن سخن به میان آورده نگذاشته، ولیکن بر متلاشی‌شدن بنیان خانواده آذریاده‌ها، تأثیری بزرگ داشته است. در سطور زیر سعی می‌شود به صورت مجمل، راجع به هر یک از این ناهنجاری‌ها - همراه با شاهد مثال - سخن به میان آورده شود.

پ-۳-۱) اعتیاد

اعتیاد معضلی است که سایه هولناک آن به شدت بر سر خانواده آذریاده‌ها سنگینی می‌کند و در نهایت ردپایی عمیق را بر بستر آرامش این خانواده از خود بر جای می‌گذارد. فرامرز با دسیسه‌چینی‌های مهندس مهران، در منجلاب اعتیاد گرفتار شده و لحظه به لحظه بیشتر فرو می‌رود. در تمام طول رمان شاهد سقوط هر چه بیشتر فرامرز در کام هیولای اعتیاد و انحطاط ابدی او هستیم.

خواننده در همان سطور آغازین رمان متوجه این مسئله می‌شود که «فرامرزخان زندان است. به جرم اعتیاد، یا به قول تقی بقال، خرده‌فروشی» (همان: ۹).

فرامرز سرخورده، تنها و خشمگین به چنان حقارت و ذلتی تن در داده که با پیشکار قدیمی و معتاد خانواده - حسن جان - بساط سیخ و سنگ می‌گستراند:

«سیخ داغ شده است. حسن جان سیخ را به تریاک پشت نعلبکی نزدیک می‌کند. دود برمی‌خیزد. فرامرز نی را بر لب می‌گذارد، دود را با ولع به ریه می‌کشد» (همان، ج ۱: ۵۵).

او به چنان ورطه خفتی درافتاده که حتی به تاج‌الملوک - عمه پیرش - نیز رحم نمی‌کند. دست خواهش در برابر او می‌گستراند و مخارج تهیه مواد خود را ملتسانه از او می‌خواهد (همان: ۳۰۵ و ۳۰۶).

مادر فرامرز - افسانه - نیز به وضعیتی مشابه گرفتار است. او توسط مهندس مهران به دام اعتیاد گرفتار می‌شود. افسانه در آغاز تنها نظاره‌گر اعتیاد مهران است ولی به مرور

زمان پا به پای او در شب‌نشینی‌های طولانی بر بساط منقل و تریاک می‌نشیند. از نگاه فرامرز، آنگاه که نوجوانی ساده و بی‌آلایش بیش نیست. صحنه تریاک کشیدن این دو چنین وصف می‌شود:

«فرامرز در آستانه در مانده بود و نگاه کرده بود - منقل و وافور را دیده بود و دیده بود که رو فرش گران‌قیمت، نم‌خوش نقش و نگار انداخته‌اند و سینی و منقل گذاشته‌اند. گز و سوهان و باقلوا و آجیل و تنگ بلور و سبد چوبی پر پرتقال و نارنگی را دیده بود و برگشته بود به مادر نگاه کرده بود که رنگش پریده بود و لبانش می‌لرزید» (همان: ۱۴۴).

اعتیاد بر سرنوشت این مادر و پسر و فرجام کار آن‌ها تأثیری عمیق و غیرقابل‌انکار می‌گذارد. از افسانه، موجودی بی‌اراده می‌آفریند که سعادت فرزندان را قربانی جاه‌طلبی‌های مهندس مهران ساخته و خانواده خود را از هم فرو پاشیده است. از فرامرز یک موجود پوک، بی‌انگیزه، و میان‌تهی می‌سازد که هرگز قادر نیست با صلابت و عزم راسخ، تصمیمی درست برای سر و سامان دادن به زندگی آشفته و هرج و مرج‌زده خویش بگیرد. موجودی که زمام روح خویش را به دست شیطان خشم و انتقام سپرده تا عاقبت در مهلکه سقوط و نابودی درمی‌غلند.

پ-۳-۲) خودکشی

خودکشی از جمله معضلات اجتماعی است که احمد محمود در این رمان از آن سخن گفته است. فرزانه، هنگامی که مرگ سوزناک پدر و آخر و عاقبت دردناک مادرش را به نظاره می‌نشیند، در هم شکسته و به شوک روحی عظیمی دچار می‌شود. او پس از آن‌که از مرض پیسی خود نیز آگاه می‌گردد، زیر بار این همه مصیبت‌ریال کمر خم می‌کند. ذهن و زبان فرامرز که وقوع فاجعه را از قبل احساس کرده، این ترس را چنین بیان می‌کند:

«من می‌ترسم پدر - می‌ترسم فرزانه تحمل نداشته باشه خودش بکشه - امشب همه‌ش همین می‌گفت - از خودکشی حرف می‌زد» (همان، ج ۱: ۲۲۵).

هستی فرزانه هم‌چون چینی ظریف و نگارینی است، کوبیده‌شده بر سنگ پریشان‌احوالی‌ها و نابسامانی‌های روزگار. حال فرزانه در واپسین روزهای زندگی از زبان خودش این‌گونه بیان می‌شود:

«دیگه هیچ‌کس نمی‌تونه به زندگی من سر و سامان بده! هیچ‌کس نمی‌تونه این چینی ظریف خوش‌نقش و نگار که با خشونت به سنگ کوفته شده، بند بزنه!» (همان: ۱۹۹).

سرانجام، فرزانه با بلعیدن حبه‌های تریاکی که از فرامرز ربوده، اقدام به خودکشی می‌کند (همان: ۲۰۳).

ت) جلوه‌های سیاسی رمان

«باید پذیرفت که یکی از محورهای نقد، نقد سیاسی است. نمی‌توان این امر مهم را انکار کرد که ادبیات می‌تواند دنیا را متحول کند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۳۰).

مضامین سیاسی در رمان «درخت انجیر معابد» هرگز جزء اولویت‌های احمد محمود نبوده و در این رمان خواننده کمتر با چنین مسائلی و موضوعاتی برخورد می‌کند. احمد محمود هرگز به صورت مستقیم بیان نمی‌کند که حوادث و وقایع در کدام شهر اتفاق می‌افتد، ولی با توجه به توصیف آب و هوا، فضای شهر و اشاره‌هایی که راجع به برخی مکان‌ها دارد، می‌توان به این نکته پی‌برد که این شهر باید شهری در جنوب و احتمالاً اهواز باشد. نویسنده درباره‌ی زمانی که اتفاقات و حوادث داستان رخ می‌دهد، بسیار مبهم و سربسته سخن می‌گوید، ولی با مطالعه‌ی درخت انجیر معابد می‌توان پی‌برد که این رمان، رخدادهایی را که در نیمه‌ی اول قرن اخیر خورشیدی برای خانواده‌ی اسفندیارخان آذرباد رخ داده، دربرمی‌گیرد. به‌عنوان مثال در جایی از رمان، فرامرز به دوره‌ی رضاخانی اشاره می‌کند و می‌گوید: «وقتی پسر ی قزاق، اعلی‌حضرت همایونی بشه، دیگه هیچ اعتباری به اسم و رسم مشاغل نیست، عمه تاجی!» (همان، ج: ۱: ۲۳۲).

ت-۱) انتخابات مجلس

برجسته‌ترین موضوع سیاسی که در رمان «درخت انجیر معابد» از آن سخن به میان می‌آید، مسئله انتخابات نمایندگان مجلس است که در چندین قسمت رمان، اشاره‌هایی به آن صورت می‌پذیرد.

اسفندیارخان آذرباد صاحب عمارت کلاه‌فرنگی که از مالکان و افراد برجسته‌ی شهر است «سر حال بود. بعد از دوندگی‌ها و توسل جستن‌ها، فرمانداری پذیرفته بود که اوایل

تابستان، به‌عنوان یکی از نامزدهای مجلس شورای ملی در انتخابات شرکت کند. جشن گرفتند» (همان، ج ۲: ۱۰۴).

وی به‌منظور پیشی گرفتن بر رقبا و ربودن گوی پیروزی به انواع و اقسام شیوه‌های تبلیغاتی متوسل شده و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند:

«اسفندیارخان گفت که تو بیدزار جنوبی باغچه، به مردم شام و ناهار بدهند - سه روز پیاپی و گفت که غذا از پارک هتل بیاورند- وقت انتخابات مجلس بود» (همان، ج ۱: ۲۱۱).

فرامرز و دوستانش با سخت‌کوشی تمام سرتاسر شهر را زیر پا گذاشته و اوراق تبلیغاتی اسفندیارخان را همه‌جا پخش می‌کنند (همان: ۲۱۲).

البته اسفندیارخان آذرپاد هرگز موفق نمی‌شود که بر کرسی نمایندگی مجلس شورای ملی تکیه بزند و در این راه ناکام می‌ماند. فرامرز به این شکست چنین اشاره می‌کند:

«خدا رحمت کنه پدر! خیال می‌کردی با این کارا مردم بهت رأی میدن میری مجلس» (همان: ۲۷۸).

ت-۲) فعالیت و یا عدم فعالیت سیاسی زنان

از معدود موضوعات سیاسی دیگری که چند اشاره سطحی و گذرا راجع به آن صورت می‌پذیرد، مسأله فعالیت و ورود زنان در عرصه سیاست است. اگرچه تاج‌الملوک در خانواده‌ای نسبتاً روشن‌فکر پرورش یافته، ولی با مختصر مطالعه این اثر می‌توان با دیدگاه‌های بسته و سنتی او راجع به سیاست آشنا شد.

او فرزانه را از ورود به عرصه سیاست نهی می‌کند؛ چون معتقد است که «اخلاق اجتماعی هنوز قبول نداره که زن فعالیت سیاسی بکند» (همان، ج ۲: ۴۷۲).

همان‌گونه که فرامرز با ذهنی سنتی و نگاهی مردسالارانه، فرزانه را از کارهای سیاسی منع کرده و خطاب به او گفته است که «فرزانه خانم این کارها مردانه است» (همان: ۴۷۲).

ولی روح سرکش و جوان فرزانه که با نگاهی تازه و مدرن به جامعه پیرامون خود می‌نگرد، زیر بار این افکار عوامانه و زن‌ستیزانه نرفته و معتقد است که:

«حالا خانم‌ها هم نماینده مجلس میشن. آزادمرد و آزادزن با هم فرقی ندارند» (همان: ۴۷۲).

در این میان اسفندیارخان، نظری متفاوت با تاج‌الملوک و فرامرز دارد. او دستی پدرانہ بر سر فرزانه کشیده، اشک‌هایش را زدوده و با مهربانی به او گفته بود که: «حق با شماست فرزانه جان. ما با رفتارمان باید ب اخلاق اجتماعی یاد بدیم، که زن حق داره مثل مرد در امر سیاست دخالت کند» (همان: ۴۷۳).

نتیجه

اگر چه احمد محمود در رمان «درخت انجیر معابد» پا را از حوزه رئالیسم فراتر گذاشته و با پرداختن به نیروی ماوراءالطبیعی یک درخت، گام‌هایی نیز در عرصه سوررئالیسم برداشته است ولیکن با مطالعه و بررسی دقیق این اثر می‌توان به مسائل اجتماعی بسیاری دست یافت که احمد محمود در جامعه ملموس و واقعی پیرامون خویش، به‌نوعی نظاره‌گر آن بوده است. بارزترین مسئله‌ای که در این رمان مطرح شده، موضوع خرافات و باورهای باطل است. احمد محمود در این رمان سعی کرده به تبیین و تشریح این مسئله بپردازد که بسیاری از افکار و اعتقادات مردم نشأت گرفته از اذهان کور و خرافات آلودی هستند که تنها نگرانی‌شان منافع شخصی خویش است. هم‌چنین نویسنده در این اثر کوشیده است تا وضعیت رقت‌انگیز زندگی زنان در یک جامعه سنتی را به تصویر بکشد و نشان دهد که زنان چگونه قربانی وضع نابسامان خانواده و اجتماع می‌گردند. معضلات و آسیب‌های اجتماعی از دیگر مسائلی است که نویسنده این اثر، به‌صورت مفصل از آن سخن گفته است و از آن جمله می‌توان به مسئله مواد مخدر، اعتیاد و خودکشی اشاره کرد که شخصیت‌های اصلی و فرعی رمان را درگیر خود می‌کند.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آقایی، احمد، (۱۳۸۳)، بیداردلان در آینه، تهران: به‌نگار.
۲. برادیری، مالکام، (۱۳۶۹)، رمان چیست؟ ترجمه محسن سلیمانی، تهران: نی.
۳. پوینده، محمدجعفر، (۱۳۷۷)، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، تهران: نقش جهان.
۴. دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۵)، بنیادها و رویکردهای نقد ادبی، تهران: نوید شیراز.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۲۵)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۶. ذوالفقاری، محسن، (۱۳۸۱)، از زهره تا بامداد خمار، اراک: دانشگاه اراک.
۷. زرافا، میشل، (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه نسرین پروینی، تهران: سخن.
۸. زنوزی جلالی، فیروز، (۱۳۸۶)، باران بر زمین سوخته، تهران: تندیس.
۹. سلیم، غلامرضا، (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی ادبیات، تهران: توس.
۱۰. عسگری، عسگر، (۱۳۸۶)، نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، تهران: فرزانه روز.
۱۱. کوندرا، میلان، (۱۳۶۷)، هنر رمان، ترجمه پرویز همایون‌پور، تهران: گفتار.
۱۲. محمود، احمد، (۱۳۹۲)، درخت انجیر معابد، ج ۱ و ۲، ج ۸، تهران: معین.
۱۳. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۲)، داستان نویس‌های نام‌آور معاصر ایران، تهران: اشاره.

ب) مقاله

۱۴. رحمدل، غلامرضا و فرهنگی، سهیلا، (۱۳۸۷)، "پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در مطالعات ادب فارسی"، در پژوهش‌های ادبی.